

صدمین سال

۱۸۶۸-۱۹۶۸



«من در ماه مارس ۱۸۶۸ یا ۱۸۶۹ - خوب
نمیدانم کدامیک از ایندو سال - در شهر نیوئی
نوگورود - در کرانه رود ولگا و اوکا - بجهان چشم
گشودم . مادرم دختر واسیلی کاشیرین رنگرز بود.
پدرم «ماکسیم پشکوف» مبل سازی بود از شهرکی در
اورال کنار رود کاما .

ماکسیم چهارساله است که پدرش میمیرد و
نه ساله که مادرش . در ۸ سالگی به تکاپوی نان

برمیخیزد و به هرکاری رو میآورد : کهنه فروشی میکند ، پیش : کشدوز ،
نقاش ، تمثال ساز ، آشپز ، باغبان ، شاگرد میشود تا پانزده سالگی . سپس شاگرد
نانوا ، پاسبان راه آهن ، قیادار ، اره کش ، باربر ، و لنگرد ، مزدور ماهیگیران
گرا نئاخوز . هفتده ساله است که از تنگدستی دست بخود کشی میزند . ۲۵ سپتامبر ۱۸۹۲
در قفلس نخستین داستانش «ماکار چودرا» در روزنامه قفقاز چاپ میشود «چلکش»
داستان بزرگش در ۱۸۹۴ نامش را بر آوازه میسازد . ۱۸۹۱ سر اسر روسیه را
درمی نوردد و به آزاد یخواهان می پیوندد . ۱۸۹۸ به کریمه ، کنار دریای سیاه
میرود و با چخوف آشنا میشود . داستانهایش دیگر جهانگیر شده است . در نیوئی
نوگورود دستگیرش میسازند و پیاده به قفلس میبرند و بزندانش میاندازند .
۱۷۹۹ دوباره بزندان می افتد . روشندان و جوانان برای آزادیش نمایشهای
سیاسی بر پا میکنند . ۱۹۰۶ پیشنهاد میدهند و بسته بفرهنگستان روسیه شود .
تزار مینویسد : این پیشنهاد «از هر شگفتی ، بالاتر است» . ۱۹۰۲ در نمایشخانه
استالینسلافسکی نخستین بار داستان «مچا نیه» او را نمایش میدهند همین سال به
حزب سوسیال دمکرات انقلابی درمی آید و بالنتین آشنا میگردد . از آنرو که در
انقلاب ۱۹۰۵ دست داشت ، به ریگا پرتش میکنند . روزنامه «زندگی تازه»
را بنیاد مینهد . ۱۹۰۶ حزب اشتراکی او را بامر یکامیفرستد . داستان بزرگ «مادر»
را در همین سال مینویسد . در ایتالیا میماند . ۱۹۰۷ - نماینده حزب در کنگره
لندن است و بالنتین کار میکند . ۱۹۱۴-۱۹۱۷ همکار نزدیک لنین و گرداننده
سازمان «ادبیات جهان» میشود . ۱۹۲۴ دوباره بایتالیا می رود و گورکی ۶۸ سال
بزیرتو در ۱۸ ژوئن ۱۹۳۶ درگذشت



دکتر مهروی آهی

گورگی، پیشوای اندیشه‌ها و امیدها

ماکیم گورگی زبان نیرومند رنجبران بود مردم را براستی درست داشت و برای بهزیستنشان پیکارها کرد. بیست و هشتم مارس - هشتم فروردین ۱۳۴۷ صدمین سالگرد پیدایش گورگی بود. جهان هنرو فرهنگ با شکوهی هرچه افزونتر بیاو و برخاست. چگونگی کار و زندگی اش یکبار دیگر بیان آمد. در انجمن ما نیز کوششی انجام گرفت و چهره درخشان وی در نویسندگی برای سخن شناسان و دوستان گورگی نمایانده شده در این گفتار آمده است.

مردم سراسر جهان گورگی را نه تنها نویسنده‌ای بزرگ بلکه یکی از رهبران معنوی و الهام بخش سعادت بشر اوائل قرن بیستم میدانند. توماس مان نویسنده بزرگ آمریکا در مارس ۱۹۲۸ بهنگام شصتمین سال تولد گورگی نوشت: «اگر گورگی فقط نویسنده آثار جالب و حکایات دانشین بود دنیا امروز این چنین خود را آماده برگزاری جشن تولد وی نمیگرد. با هنر احساساتی بی‌شور و استعدادهائی که بهمهمه مظاهر هستی یکسان مینگرند و خون سرد هستند و فقط بدور محور امور حسی و جنسی میچرخند دوران ما کار بزرگی از پیش نخواهد برد. آثار گورگی اهمیت بسیار بیشتری دارد گورگی نماینده اصول اخلاقی و بلندگوی وجدان بیدار شده اجتماع ماست. «اما این اعجاز قطعاً افسانه‌ای نبود و همای سادتی دم‌در‌وازه شهر کوچک «نیزنی نوگورود» و یا مسکو بر سر او نشست و او را یک‌شبه بآن مقام ارجحتند نرسانید، بلکه یک عمر کوشش و مطالعه و عشق و امید و تلاش در راه نیل به آرزوهای بلند مرتبه انسانی او را چنان محبوب و مشهور کرد که امروز پس از صدسال همه ملل به مقام شامخ او در نویسندگی و انسانیت و بشر دوستی اذعان دارند و صمیمانه او را میستایند.

نمی‌توان گفت که نبوغ نویسندگی و هنری گورگی از پوشکین و گوگول یا تولستوی و چخوف و داستایفسکی بیشتر بود، معهذا چه شده که هیچکدام از آنان در طول عمر خود لذت پیشوائی معنوی را نچشیدند. پوشکین و تولستوی هر دو

دردوران خود معروف و محبوب بودند و حتی ستایش و تقدیس میشدند، اما در واقع زندگانی هر دو با نوعی تلخکامی و نومیدی پایان گرفت و هر کدام بنحوی قربانی زمان خود شدند و حال آنکه دردل گورکی مسلول امید و اشتیاق به تلاش واپسین همچنای موج میزد .

شاید تنها عاملی را که در زندگی پر ماجرای مشقت بار گورکی بتوان زادهٔ اقبال و سر نوشت دانست آنست که او نه تنها توانست روح زمان خود را دریابد بلکه با آن تجانس واقعی و ذاتی داشت.



خانواده : همسرش یکتا ترینا بشکویا و پسرش
سال ۱۹۱۰ - فرانسه

* * *

میدانیم که ماکسیم گورکی در ۱۸۶۸ در شهر «نیزنی نوگورود» در خانواده‌ای فقیر بدنیا آمد. دوران بلوغ نوجوانی او در سالهای بی‌نور و مشوش دودمهٔ آخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم گذشت. در سالهایی که نویسندگان

و شعرائی مانند چخوف و نادسن یا آنهمه علوطبع و استعداد از بی‌هدفی زمان خود نالان بودند و یأس و سرگردانی و هراس عمومی موجب تضعیف امید ذاتی آنان شده بود.

در دوره‌ای که تولستوی بزرگ پس از آنهمه آثار دنیائی شگرف و آنهمه مجادله واقعی با دولت و روحانیان زمان عاقبت سر تسلیم و رضا فرود آورد يك نوع مذهب و روش مقاومت منفی را در مقابل ظلم بنیاد نهاد.

در همین ایام چنانکه از گفته‌های خود گورکی در سه جلد شرح احوال او بخوبی پیداست وی دچار سخت‌ترین زندگی‌ها بود و برای کسب نان و امکان زیستن ناچار از خانه به خانه‌ای و از دکان به کارگاهی و از شهر بشهری آواره بود و دست به انواع پیشه‌ها زد مانند: خاک‌روبه‌کشی و ظرف‌شوئی و پادوئی شاگردی و کارگری در کشتی چاپخانه و نانوائی، تنها سرمایه او در این ایام سلامت جسمانی و امید و خوشبینی‌اش بود که از مادر بزرگ خود وارث برده بود و با این وسیله توانست در مقابل آنهمه بلا و مصائب ایستادگی کند.



لنینگران ۱۹۲۰ - گفته گوباجی. راز نویسنده نامی انگلیسی

در خلال کار طاقت‌فرسا با خرده سوادى که از پدر بزرگ خود آموخته بود به خواندن افسانه‌ها و داستانها و رمانها پرداخت تا بگفته خود او دمی از واقعیت‌شوم و زشت زمان درامان باشد.

همین‌کتابخوانیها و مطالعات صمیمانه بر عشق او بزیبائی و آزادی و هنر

ودانش بیشترافزود. آرزوی تحصیل مدرسه‌های منظم‌دقیقه‌ای او را رها نمیکرد و سرانجام در سال ۱۸۸۴ گورکی بهترترتیب بودخود را به شهر غازان رسانید تا بدانشگاه رود اما پس از رسیدن باین شهر روبرو شدن با واقعتهای تازه براو مسلم گشت که هرگز بدانشگاه راه نخواهد یافت و ناچار سر و سیاحت‌های دور و دراز خود را آغاز کرد باطبقات مختلف ازولگردان گرفته تا پیشه‌وران و دمقانان و کارگران و روشنفکران آشناشد، با نظریه‌های اجتماعی رایج زبان و سر زمین پهناور خود از تولستوئیسم گرفته تا ماتریالیزم و مارکسیزم روبرو گردید و همه را آزمود. سرانجام چنانکه میدانیم به طبقه کارگر و امیدوارها و نبردانان دل بست یا اینهمه زشتی و وحشیگری حاکم بر اجتماع آنروز روح او را گاه بشدت عذاب میداد و بطوریکه همه آگاهند او در ۱۷ سالگی دست به خودکشی زد که ربه‌هایش برای تمام‌عمر ناقص وعلیل گردید. نجات او ازمرگ و محبت رفتایش او را باز بزندگی و تلاش در راه موفقیت و مطالعه امیدوار کرد و از این پس گورکی دمی ازجد و جهد دست برنداشت و بنوشتن رو آورد.

اولین اثرش را در ۱۸۹۰ نوشت و خوشبختانه در همان اوائل کار با «کارولنسکو» نویسنده مشهور و بزرگوار آشنا شد که در واقع نخستین معلم و راهنمای واقعی نویسندگی او شد. «کارولنسکو» با مطالعه نخستین آثار گورکی در او استعداد نویسندگی را تشخیص داد و ویرا راهنمایی کرد.

گورکی میخواست از راه نویسندگی بر جهل و تیرگی فایق آید و جهان زیبای بهتری بسازد. او در پی قهرمانی بود که باشجاعت و وارستگی خود بتواند رهبر دیگر دردمندان و سرگردانان باشد. چنانکه همه میدانند قهرمانان نخستین داستانهای وی مردمی بی‌خانمان و با اصطلاح معروف «آسمان‌جل» بودند مردمی که بهیچ طبقه از اجتماع وابستگی نداشتند بیکار و گرسنه بودند برای امرامعاش بهردری میزدند. تنها دل‌بستگی این مطرودان اجتماع علاقه به آزادی و محبت و عشق بود همین خصال موجب شد که گورکی آنان را بارنگهائی روشن و زیبا تصور کند و از ایشان قهرمانانی از جان گذشته حتی خارق‌العاده بسازد. داستانهای اولیه گورکی پر بود از روح عصیان و مخالفت با وضع موجود. داستانهای ما نند: «فرشته-کوپک» و «شبان جوان»، «دختر جوان و مرگ» و بخصوص

«چلکاش» و «ماکار چودرا» و «مالوا» و «عجوزه ایزرگیل»
 نه تنها مردم روسیه و نویسندگان آنرا مجذوب ساخت بلکه
 نویسندگان خارجی نیز متوجه قدرت اندیشه گورکی شدند.



پیکارجوی سرسخت آزادی و فرهنگ - ساخته ایوان شادر

درده سالی که گورکی به ترسیم قهرمانان بی سابقه خود مشغول بود
 کم کم از عصیان و طغیان بی هدف این قهرمان و بکه تازی آنان روگردانید و در
 تصویر خود از آنان رنگهایی ملایم تر و زبانی ساده تر و آرام تر بکار برد.

آسمان‌نجهای بدی مانند کاناوالو، «زوج آرلو، و آنتهای که وقتی انسان بودند، همه با وجود تنفر از واقعیت و نظام حاکم مخالف با آن، و با تمام علاقمندی خود به محبت و آزادی، با اینهمه محبوب و متردد هستند. اینان دیگر فهمیده‌اند که عصیان و خراب کردن دردی را دوا نمی‌کند و حقایق و قوانین و مقررات بهتری را باید جانشین نظام نامطلوب موجود ساخت. اما چه چیزی باید جانشین آنچه هست بشود آنرا نمیدانستند. خود را ناتوان دیدند و از این نظر بسیار مغموم شدند و فهمیدند که باید در جستجوی دنیای بهتری بود و برای دسترسی به آن باید راه تازه‌ای یافت با امید و آرزو منتظر دنیای بهتر شدند تا بقول یکی از همانهایی که وقتی انسان بود و همینکه تو تبشان فرارسد نشان دهند که آنها هم میتوانند بیافرینند و خلق کنند. گورکی علاوه بر داستانهای نسبتاً رمانتیک خود، داستانهای دیگری هم از این گروه یا برهنگان دارد که در آن با واقع بینی فوق‌العاده بوصف آنها پرداخته است.

داستانهای «رفیق راه» «در استپ» - «بسته‌های کتاب»، «مالال و آندوه» و «۴۶ مرد و یک زن» و «وارفکا آلیوسوا» و تعداد بیشمار حکایات دیگر از این قبیل اند.

ده سال مطالعه و ترسیم مژودان اجتماع، که گورکی نسبت به آنان همدردی و دل‌بستگی زیاد داشت ویرا در سراسر جهان معروف کرده چنانکه آبولنسکی در مقاله‌ای بعنوان: «استعداد و هنر آقای گورکی»، در ۱۹۰۰ میلادی نوشت: «در سنت پترزبورگ و شاید نه تنها در این شهر گورکی مشهورترین نویسنده‌گان است» میخایلوسکی که یکی از منتقدین اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم روسیه است با توجه به رقم بیست و شش هزارم، که در ۱۹۰۲ بر روی جلد پنجم مجموعه داستانهای گورکی چاپ شده بود، در مقاله‌ای که آثار گورکی را با نوشته‌های چخوف مقایسه میکند میگوید: این رقم در نزد ما سابقه نداشته است. تمام محبوبیت از بدلیل بخش امیداست. در زمانی که شعرائی چون «سولوگوب» و «مرژکفسکی» و «بالنت» و «سیپی دوس» شک و تردید عرفانی را تبلیغ میکردند، صدای خشن او تنها صدایی بود که نوید زندگی نوینی را میداد و روح آزادی و جسارت و قدرت را در مردم میدید.

مردم وستان آزاده: گورکی و جعفری —
 با هم کنار در پای سیاه سال ۱۹۰۰



تاستوی — گورکی دوکوشنده بادواندیشه — در راه
 خوشبخته ی مردم، در آغاز قرن بیستم

این صدا از طبقه‌های برمیخاست که در شرف تکوین و ابراز وجود بود.
کنت دو گوئه در کتاب خود راجع به گورکی در ۱۹۰۵ نوشت : «اوبی شک یکی از سه نویسنده معروف اروپاست . قهرمانانش و لگردانی هستند که هر قدر از نظر آداب و سنن بورژوازی پست و خوارند در نظر خود او برجسته و مهم هستند.»

میخائیل موسکال منتقد اوائل قرن بیستم در مقاله‌ای بنام «تبرئه گناه» می‌نویسد : «پنج سالی است که گورکی بت محبوب خوانندگان شده است و این امریست قابل توجه» و باز در همان مقاله می‌گوید «فوما گاردیه‌یف» و «سه دوست» دو اثر مهم وی‌اند که در هر دو جوهر غم و افسار گسیختگی (هر لیگانیم) به بهترین وجهی نمایان شده است .

او معتقد بود که گورکی دیگر حرفی ندارد که باز گوید و از این جهت چیزی به افتخارات وی افزوده نخواهد شد . اما تاریخ خلاف آنرا ثابت کرد .

از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۷ گورکی به مرحله نویینی از زندگی خود میرسد . این سالها دوران آشنائی و نزدیکی او با افراد انقلابی و هدف آنان است . در این دوره است که او با نینین از نزدیک آشنا میشود و سخت تحت تأثیر نظریه و شخصیت وی قرار میگیرد .

پوشیده نیست که در این دوره روسیه گرفتار چه تلاطم و انقلابهای داخلی بوده و طبقه کارگر و رهبران مارکسیست چه فعالیتی بخرج میدادند . گورکی با کشتی که به کار مثبت و از خود گذشته‌گی داشت طرفدار و غمخوار و پشتیبان این گروه شد و از هر راه که توانست بآنان کمک کرد . مکرر بزندان افتاد و تبعید گردید شاید اگر نامه و تقاضاهای بیشمار نویسندگان خارجی بدولت وقت نبود گورکی در سال ۱۹۰۵ همچنان در زندان مخوف پنروپا و لوسک میماند .

گورکی در این زمان ب بررسی زندگی روشنفکران میپردازد . در یک سلسله از رمانها و نمایشنامه‌های تازه مانند «بیلاق نشینان» - «پتی بورژواها» «فوما کاردیه‌یف» نشان میدهد که روشنفکران در اقدام پیوسته مردم هستند و در

زندگی نظر تنگ، و حال آنکه افراد کارگر برای گرفتن حق خود و انجام خواسته‌های خویش روشن و مصمم اند و برای رسیدن به آن حاضر به هر نوع فداکاریند.

بدین جهت قهرمانان جدید گورکی از این پس دارای هدفی مثبتند و سودای ساختن جهان نوین بهتری را در سر دارند . بهترین نمونه چنین قهرمانان را میتوانیم در « مرغ توفان »، « عقاب » - « قطعه انسان » - « رمان » - « مادر » و نمایشنامه « دشمنان » بیابیم . همه این قهرمانان خوشبین، جسور، امیدوار، معتقد و مؤمن به عقیده خود و مبلغ زندگانی جدیدی هستند که بدست آنان باید ساخته شود .

این قهرمانان گرچه بظاهر غالباً شکست میخورند اما بخوبی هویداست که شکست آنان موقتی است و پیروزی نهائی با آنان یا امثال آنان خواهد بود.

لحن گورکی وقهرمانان او در این دور قوی و امیدبخش است. برخی از آثار مزبور از جمله آثار انقلابیون این دوره بشمار میآید. از آنجمله است داستان سمبولیک (استعاره) « مرغ توفان » - « عقاب » و رمان « مادر » .

از ۱۹۰۹ بیعد یعنی تا ۱۹۳۶ که سال درگذشت گورکی است، او در واقع بهترین آثار خود را بوجود آورد چنانکه میدانیم تعداد این آثار کم نیست مانند سه جلد شرح حال او و رمان دلچسب « آرتامانفها » و یادداشتهای متعدد و مبسوطش بخصوص درباره تولستوی ولنن و قصه‌هایی در باره ایتالیا و رمان چندجلدی « کلیم سامکین » در تمام این آثار گورکی بازبانی روشن و آرام و موجز به ترسیم زندگی گذشته و تشریح آرمان جدید ملت خود میپردازد و این کار را در نهایت صمیمیت و درستی انجام میدهد .

علاوه بر آثار خلاقه و هنری ، گورکی افکار خود را از راه مقالات و سخنرانیها و مباحثات بی شمار نیز پخش میکرد که همه آنها برای جوانان سرمشق و راهنما بود و برای ما امروز لااقل تاریخی شگرف از زندگی و تلاش دائم وی بشمار می آید.

از صفات برجسته گورکی که در ادوار مختلف زندگی او



استانيسلافسكى
و ماكسيم گوركي



باستفان زوايك نویسنده
روانكاواتریشی در
سورنتو-۱۹۳۰



فرستاده اشتراكیها به سرزمین سرمایه داران - مارك تواین
نویسنده بزرگ آمریکا و كورگی در باشگاه نویسندگان
حوان نیویورك ۱۹۰۶

پیوسته نظر ما را جلب میکند: تنفر از رکود و رخوت و تنگی نظری و عشق به آزادی و محبت و زیبایی است. کار و فعالیت آگاهانه و شوق آمیز از عوامل مهمی است که بنظر گورکی میتراند انسان را از سستی و ناامیدی نجات دهد. عشق بکار و فعالیت خلاقه ضامن پیدایش زندگی دلخواه و سعادت موعودی است که انسان پیوسته در آرزوی آنست. وی معتقد بود بشر بوسیله کار و درضمن کار به اسرار و رموز زندگی آگاهی می یابد. میگفت کار آزاد و خلاقه همان نقطه اتکائی است که ارشمیدس برای بلند کردن زمین بدنبالش میگشت.

ایمان او بمعجزه کار و فعالیت خلاقه بقدری بود که این عوامل را گاه بصورت قهرمان در می آورد. این مطلب رامیتوان از کتاب « فرما گارده یف » و « آرتامانف » هاویکی دو قصر درباره ایتالیا دریانت.

وارستگی و جسارت و صمیمیت گورکی یکی دیگر از خصائص بارز اوست. چنانکه سراسر زندگی پرخطر او و نوشته هایش حاکی از آنند. گورکی همه کارها را با ایمان و صداقت انجام میداد. ایمان و عشق گورکی بانسان خیره کننده است.

بطوریکه او پیوسته در بدترین و منحط ترین اشخاص نوری از فیکری میدید و در زشتترین افراد چهره مرد نکته ای زیبا می یافت و معتقد بود که ریشه بدکاری از نا آگاهی است و همرا شایسته و مستحق زندگی بهتر و احساس سعادت میدانست.

گسترش دانش و پرورش اندیشه را یگانه راه نجات از بدبختی می شمرد این موضوع را از آغاز زندگی تادم مرگ در دل می پروراند و باین جهت حتی درخشن ترین آثارش آنهمه بزرگواری و صفا و بشر دوستی دطنز شیرین نهفته است که گاه مایه حیرت خوانندگان میشود.

گورکی به نیروی عظیم انسان ایمان راسخ داشت و میگفت بشر بهر چه بخواهد میتواند برسد و در زندگی انسان « غیر ممکن » وجود ندارد. او با تلاش خستگی ناپذیر برهبری جوانان کشور خویش پرداخت: در جلسات دوستانه آنان حاضر میشد، سخنرانی میکرد، به مشکلات و سئوالهای آنان پاسخ میداد. آثار نویسندگان جوان را میخواند و آنان را با راهنماییهای پر ارزش خود هدایت میکرد. بارها در مقالات و سخنرانیهایش به آنان گوشزد مینمود که از آسمان منتظر الهام افکار بدیع نباشند بلکه بشو منبع افکار گوناگون و

الهامات را باید در روی زمین و در زندگی فعال بچویند. آنچه موجب الهام میشود دقت در امور، مقایسه و مطالعه و خودواقعیست. باز درجائی دیگر گفته است؟

«پرومته» و «هرقل» و «دن کیشوت» و «فاوست»، زاده تخیل محض نیستند بلکه نتیجه و غلو فکر شاعرانه است از حقیقتها و واقعینهای ممکن بالقوه. گورکی موجد سازمانهای بزرگ مطبوعات نیز شد. با تلاشی که گورکی در ترجمه و پخش ادبیات برگزیده جهان داشت، میخواست بمردم کشورش جنبه عقلانی و علمی زندگی را هم بنمایاند و از این راه علاقه به کار، و ایمان به سعادت را در آنان انگیزاند تا دیگر بنده زورگویی و خرافات نباشند.

گورکی که گاه غمی لطیف در دل داشت و بشدت آرزو مند بود و گاه مشتاق و عاصی، یکی از بهترین تصویرکنندگان زندگی روسیه قبل از انقلاب و پس از انقلاب بود و از این لحاظ نویسنده ای بتمام معنی رآلیست بشمار میآید. او بدون شك دامنه ادبیات را وسیع کرد زیرا که برای آن مضامین تازه و خواننده گانی نوین بوجود آورد، و طبقه ای از اجتماع بشری را بخوبی در ادبیات وارد کرده قبل از او سابقه نداشت. با اینهمه خدمت و کار بیدریغ، بیهوده نبود که نخست وزیر وقت شوروی در خطابه ای پس از مرگ گورکی گفت:

«پس از مرگ لنین، مرگ گورکی برای کشور ما بزرگترین فقدان است.» و سولودو ایواک یکی از نویسندگان قرن بیستم نیز نوشته است: «گورکی برای همیشه منبعی از نشاط و شادی خواهد بود. این هنرمند انقلابی متفکر و بتمام معنی انسان، نازمانی که روسیه و زبان روس باقی است، محبوب و عزیز خواهد بود.» امروز که صدسال از تولد وی و دو سال از مرگش میگذرد بدون شك نوشته های الهام بخش برای همیشه دل مردم را روشن و امیدوار خواهد ساخت.

دکتر مهیری آهی

استاد دانشگاه تهران